هو العلیم

قبض روح چگونه به دست خدا و عزرائیل انجام می‌شود؟

رابطهٔ ایمان و اعمال با چهرهٔ فرشتگان هنگام مرگ

معاد شناسی - ماه مبارک رمضان - سال ۱۳۹۶ هـ. ق

استاد
علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی
قدّس‌اللّه‌سرّه

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجِيم
بِسمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم
بَارِىءِ الْخَلاَئِقِ الْأَجْمَعِينَ، بَاعِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرسَلِينَ، الَّذِى بَعُدَ فَلا يُرَى وَ قَرُبَ فَشَهِدَ النَّجْوَى، تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، خَلَقَ الْخَلاَئِقَ بِقُدْرَتِهِ وَ نَشَرَ الرِّيَاحَ بِرَحْمَتِهِ. وَ الصَّلوةُ وَ السَّلامُ عَلى سَيِّدِنَا وَ طبيب نُفُوسِنَا وَ حَبِيب قُلُوبِنَا، حَبِيبِ إِلهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ محمّد وَ عَلَى ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ. وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الآن إِلَى قِيَامِ يَومِ الدِّين

قَالَ اللهُ الْحَكِيمُ فِى كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

نسبت قبض روح به خدا و فرشتگان در قرآن

﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾.

صلواتی ختم کنید.

این آیهٔ مبارکه یازدهمین آیه از سورهٔ سجده، سی‌ودومین سوره از قرآن مجید است: «ای پیغمبر، بگو شما را قبض روح می‌کند آن ملک الموتی که بر شما گماشته شده و مأموریّت قبض روح شما را دارد و پس از آن بازگشت شما به‌سوی خدای شماست.» در این آیهٔ مبارکه، قبض روح را نسبت به ملک الموت داده است. ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾ آیه‌ای است در قرآن مجید که دیروز مفصّل در پیرامونش صحبت شد؛ «خداست که قبض روح می‌کند و جانها را می‌گیرد در هنگام مردن.»

در این آیه، نسبت قبض روح به خود خدا داده شده.

آیهٔ انعام و قبض روح به دست فرستادگان خدا

﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ﴾؛

«خداست که سیطره دارد بر جمیع بندگانش و برای حفظ و حراست آنها ملائکه‌ای را معیّن فرموده، تا زمانی که مرگ بخواهد کسی را در یادآورد، فرستادگان ما، ملائکهٔ ما، او را قبض روح می‌کنند و ابداً از امر خدا کوتاهی نمی‌کنند.»

در این آیه، نسبت قبض روح را به ملائکه داده.

آیات نحل و فرشتگان قبض روح پاکان و ستمکاران

در سورهٔ نحل است:

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛

«آن مردمان پاکی که پاکیزه‌اند و به تقوی و عبادت روح خود را پاک کرده‌اند، ملائکه آنها را قبض روح می‌کنند و به آنها می‌گویند: "داخل بشوید در بهشت و به نتیجهٔ اعمال خود برسید."»

باز در همین سورهٔ نحل است:

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِن سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛

«آن کسانی که کارهای زشت انجام دادند و بر نفس خود ستم کردند، ظلم به نفس کردند، ملائکه‌ای داریم ما که آنها را قبض روح می‌کنند و این مردمان بد عمل در هنگام قبض روح می‌خواهند راه آشتی را با آن ملائکه باز کنند تا اینکه قبض روح آنها به آسانی بشود و قسم می‌خورند که: "ما کار بدی نکردیم." نه، این‌طور نیست! خدا به آنچه را که کرده‌اند آگاه است و خطاب می‌رسد که:

«درهای جهنّم باز است، داخل بشوید در آنجا و این جزای متکبّران است.»
در این آیات هم نسبت موت و تَوفیّ و... به ملائکه‌ای داده شده که آنها قبض روح مردمان خوش‌عمل و نیکوکار را می‌کنند و دسته ملائکهٔ دیگری که آنها قبض روح مردمان بدعمل را می‌کنند.

پرسش از جمع میان نسبت‌های مختلف قبض روح

بنابراین، جمع بین این آیات مبارکات قرآن را چه قسم باید کرد؟ در یک آیه می‌فرماید: «خدا خودش قبض روح می‌کند.» در بعضی از آیات می‌گوید: «ملائکه قبض روح می‌کنند.» در آیهٔ مطلع گفتار می‌فرماید که: «ملک الموت قبض روح می‌کند.» در این دو آیهٔ اخیرالذکر می‌فرماید: «دسته‌ای مأمور قبض روح مردمان طیّب و پاک و دسته‌ای دیگر از ملائکه مأمور قبض روح مردمان ظالم و ستمکارند.» اگر خدا خودش قبض روح می‌کند، ملک الموت چه‌کاره است؟ اگر ملک الموت قبض روح می‌کند، خدا پس نمی‌کند! ملائکه دیگر چه می‌کنند؟ اگر ملائکه مأمور قبض روح هستند، ملک الموت و خدا چه می‌کنند؟ این یک مسئله‌ای است.

توحید و وحدت فعل خدا و فرشتگان

برای توضیح این معنا باید گفت که اساس دین اسلام بر پایهٔ توحید است و معنی توحید این است که کار منحصر است به خدا و از هرجا ظهور و بروز داشته باشد، آن کار عیناً متعلّق به خداست؛ چون خدا خودش مصدر امر است و مصدر فعل. از ملائکه، از پیغمبران، از ملک الموت، از عزرائیل، جبرائیل، میکائیل هر کار سر بزند، عین کار خداست و از هر ملکی کار سر بزند، عین کار عزرائیل یا جبرائیل یا کار خداست و در اینجا بینونیّت و جدایی نیست.

انتساب افعال و مالکیت به خدا و انسان

و نظیر این مسئله در آیات قرآن بسیار است. یک بار خداوند علیّ أعلی نسبت همهٔ افعال را به خودش می‌دهد، یک بار نسبت افعال انسان را به انسان می‌دهد؛ یک‌جا نسبت آمدن باران و سرد شدن زمین و درآمدن حبوبات و سایر امور را نسبت به خودش می‌دهد دربست، یک بار نسبت به موجودات طبیعیّه از آسمان و از شمس و از قمر و از باران و از باد و اینها می‌دهد.
یک‌جا نسبت ملکیّت را به‌طور سربسته به خود می‌دهد:

﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ﴾.

﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾؛

«قدرت و مالکیّت آسمانها و زمین و آنچه بین آسمانها و زمین است، اختصاص به خدا دارد.»
ولی در یک‌جا در حدود شعور انسان، نسبت ملکیّت را به انسان می‌دهد:

﴿مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾، ﴿مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ﴾؛ «آنچه را که شما مالک می‌شوید، از اموال شماست.»

تمثیل خورشید و آینه برای توحید افعالی

در تمام این مراحل باید گفت که حلّ تمام این مسائل یکی است و آن این است که بر اساس توحید [که] اسلام پایه‌گذاری کرده، غیر از خدا هیچ موجودی مؤثّر نیست؛ در هیچ جنبه‌ای از جوانب اثر، در فعل، در اسم، در صفت، در ذات، خداست و بس. نور خدا طلوع می‌کند در قالب‌هایی. آنچه از آن قالب‌ها به ظهور و بروز می‌رسد و آن تشعشع و نورانیّتی که از آن قالب‌ها ظاهر می‌گردد، عیناً مال خداست؛ مانند خورشیدی که در آینه‌هایی بدرخشد و نور بدهد. آینه از پیش خود نور نیاورده؛ نور آینه است که بدرخشید و متلألئ می‌شود، از خورشید به او رسیده.

رابطهٔ طولی فرشتگان و ملک الموت با خدا

در این آیات مبارکات هم مطلب [از] همین قبیل است. آن ملائکهٔ جزئی که اینها مأمورند از طرف ملک الموت قبض روح کنند مردمان خوش‌عمل و بدعمل را، با اختلاف اصناف و انواعی که

دارند، فعل آنها عین فعل ملک الموت است و فعل ملک الموت عین فعل خداست. نه‌اینکه خدا قبض روح می‌کند، پهلویِ [کنار] او ملک الموت هم قبض روح می‌کند و پهلویِ ملک الموت ملائکهٔ دیگر هم قبض روح می‌کنند؛ نه! این قبض روح‌ها در عرض هم نیست، در طول هم است؛ یعنی کارهای ملائکه مندکّ در کار عزرائیل است و کار عزرائیل مندکّ در کار خداست.

پس یک قبض روح بیشتر نیست و آن به دست پروردگار است؛ منتهی از ناحیهٔ اسم قَابِض و مُمِیت به‌وسیلهٔ آن ملک أعظم که ملک الموت و عزرائیل باشد، صورت می‌گیرد و از ناحیه و دریچهٔ عزرائیل می‌رسد به ملائکهٔ جزئی و از دست آنها صورت می‌گیرد. و این مسئله خیلی بعد از این مقدّمه‌ای که عرض کردم، شاید روشن بشود. و اگر کسی با أخبار و با آیاتِ قرآن آشنایی داشته باشد، می‌داند که اصلاً در تمام مراحل، روح آیات قرآن بر اساس این نظام توحید در تمام شئون جاری شده و بیان شده.

روایت پاسخ امیرالمؤمنین به اشکال تناقض آیات

در کتاب ***«جامع الاخبار»*** منسوب به صدوق، روایتی را خیلی مفصّل نقل می‌کند از زندیقی که آمد خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام و سؤالات و اشکالاتی داشت. من‌جمله از اشکالاتش ادّعای تناقض در آیات قرآن بود که در آیات قرآن بعضی اوقات به چشم می‌خورد که آیات با همدیگر متناقضند؛ معانی مختلف دارند. مفصّل اشکالات خود را بیان می‌کند و امیرالمؤمنین مفصّل جواب می‌دهند و بعد تا اینکه سؤال آن زندیق می‌رسد به همین مسائل که:

«چگونه می‌شود در قرآن مجید نسبت قبض روح به خدا، در جائی دیگر به ملک الموت، در جائی دیگر به معظم ملائکه، در جائی دیگر به ملائکه مأمور قبض روح از مردمان خوش عمل و دسته‌ای دیگر از ملائکهِ مأمور قبض روح مردمان بد عمل داده شده؟»

در اینجا جوابی که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرماید، همین قضیهٔ طولیّت است که می‌فرماید:

«آنچه را که ملائکه انجام می‌دهند از ملائکه جزئیّه، عمل آنها عین عمل ملک الموت و عمل ملک الموت عین عمل پروردگار است؛ پس یک فعل بیشتر نیست.»

چگونگی قبض روح هم‌زمان در سراسر عالم

حالا بیاییم ببینیم این قبض روح چه قسم صورت می‌گیرد؟ و در آنِ واحد چگونه می‌تواند ملک الموت قبض روح افراد متعدّدی را بکند؟ بعضی در مشرق عالمند، بعضی در مغرب عالمند. ممکن است جمعیّت‌های زیادی یک مرتبه در دریا بریزند، یا کوه بر سر آنها فرود بیاید، یا به‌واسطهٔ جنگی یک مرتبه همه از بین بروند و در آنِ واحد چگونه ممکن است که ملک الموت بتواند هزارها، میلیونها افراد را قبض روح کند، ولو به‌وسیلهٔ ملائکه؟

تابش خورشید و کثرت جلوه‌های یک فعل

این سؤال جوابش آن است که ما در امور مادّی می‌بینیم که در آنِ واحد ممکن است افعال مختلفی از مبدأ واحد سر بزند، بدون هیچ تفاوت و اختلافی در زمان؛ مثلاً فرض کنید خورشید می‌آید در بالای آسمان، یک حرکت می‌کند و یک نور می‌دهد به زمین؛ ولی در همان آنی که نورش به زمین می‌رسد، تمام خانه‌ها، تمام بیابان‌ها، تمام شهرها، تمام رودخانه‌ها و کوه‌ها و دریاها را روشن کرده. این روشنی‌ها که در این روزنه‌ها و خانه‌ها و آشیانه‌های مختلف آمده، البتّه مختلف است. نوری که در این خانه آمده، غیر از آن [نوری] است که در خانهٔ دیگر است. این یک سهم خاصّی است از آن نور و آن خانهٔ دیگر غیر از جای دیگر است. این یک حصّهٔ خاصّ است؛ ولی خورشید بااینکه واحد است و یک نور بیشتر نمی‌دهد، در آن واحد میلیون‌ها خانه را نور می‌دهد.

تمثیل فرستنده و گیرنده‌های متعدد

قضیهٔ موج و سرعت نور این مسئله را واضح می‌کند. یک فرستنده در دنیا صحبت می‌کند. تمام افراد روی زمین می‌توانند با دستگاه‌های مختلفی که در اختیار دارند و به‌وسیلهٔ آن گیرنده‌هایی که پیش

آنهاست، آن صدا را بگیرند و بشنوند. یکی صحبت می‌کند، یک فعل است، یک خطبه است، یک قرائت قرآن است؛ ولی هزاران نفر از او استفاده می‌کنند؛ یعنی آن یک فعل در هزار، ده هزار، صد هزار، میلیون‌ها مَجری ممکن است طلوع کند و ظهور و بروز داشته باشد.

تمثیل نیروگاه و مراتب توزیع برق

کارخانهٔ برق یک سیم می‌دهد به شهر. این منشعب می‌شود به دستگاه‌هایی، دستگاه‌های معدّل برق که آن جریان برق قویّ را تبدیل به یک جریانی می‌کند ضعیف‌تر. آن دستگاه‌های معدّل به یک دستگاه‌های ضعیف‌تری می‌دهند، تا برسد به آن دستگاه‌هایی که به اندازهٔ قدرت بیرونی که شهر احتیاج دارد، فشار برق را بتواند پایین بیاورد. آن وقت قسمت می‌کنند در خیابان‌ها و خانه‌ها. دستگاهِ برق توربین که ۲۲۰ ولت نیست؛ او ۶۰٬۰۰۰ ولت برق می‌دهد. آب می‌ریزد در توربین‌ها و برق می‌دهد. آن برق را می‌آورند در این دستگاه‌ها، از آن دستگاه به دستگاه دیگر، هی برق را به‌وسیلهٔ معدّل کم می‌کنند قوّهٔ او را، تا می‌رسد به همین قوّهٔ معمولی. آن موقع در تحتِ اختیار و استفادهٔ مردم قرار می‌دهند. چند خانه روشن می‌شود؟ چند چراغ روشن می‌شود؟ یک مملکت روشن می‌شود.

آیا می‌توان گفت وقتی آن کارخانه کار می‌کند، چه قسم می‌تواند این لامپ منزل ما را روشن کند، یا لامپ روزنهٔ آن پیرزن را، یا لامپ کوچه را، یا خیابان را؟ نه، نمی‌تواند بگوید کسی؛ زیرا تمام اینها به‌وسیلهٔ ارتباطات خاصّ متّصل به آن مبدأ هستند. با یک کلید همه خاموش می‌شوند و با یک کلید همه روشن می‌شوند.

ظهور اسم محیی و ممیت در فرشتگان مقرب

مَلک أعظم پروردگار حکم معدن دارد که اسم أعظم خدا در او تجلّی کرده، اسم ممیت، اسم محیی. اسرافیل جان می‌دهد در آن واحد به میلیاردها نفْس، مرگ مرتب (...) به انسان، یا وحوشِ حیوانات و سایر نفوس که قضیّهٔ احیاء به دست اوست و عزرائیل قبض روح می‌کند در آن واحد میلیاردها افراد بشر را. و انسان نباید هیچ تعجّب کند که چه قسم می‌شود. بله، اگر آن زمانی بود که انسان می‌خواست با کبریت، یا آن پیرزن با سنگ چخماق، چراغ پرتعداد خود را روشن کند، باید اول به سراغ این چراغ [برود] و روشن کند، بعد برود سراغ چراغ دیگر و دیگر؛ اما وقتی بنا شد به‌وسیلهٔ ارتباطات به یک راه (...) دارای تطوّر و تشکل به اشکال و صور مختلفه درآید، با یک فعل همهٔ اینها را می‌توان انجام داد و این هیچ جای شبهه و تردید نیست.

تمثیل انتقال نور خورشید به نیمکرهٔ تاریک

می‌گویند که می‌خواهد دستگاهی درست کنند. البتّه اینکه می‌گویند، مال زمان سابق، مال سی سال پیش... می‌گفتند شاید الآن خیلی از جاها آن را درست کرده باشند.

می‌گفتند دستگاهی می‌خواهند درست کنند و درصددند که نور خورشید را در شب از آن طرف کرهٔ زمین به این طرف کرهٔ زمین بیاورند و مردم احتیاج به چراغ نداشته باشند؛ با نور خورشید تمام نیمکرهٔ ظلمانی روشن بشود. در وسط راه با دستگاه‌هایی که در... قرار می‌دهند، نور خورشید از آن طرف منعکس می‌شود بر این دستگاه. بعد به فاصله‌های معیّن دستگاه‌های مختلف، او به این می‌دهد، او به این می‌دهد، تا می‌رسد به این نیمکره؛ تمام نیمکره روشن می‌شود. حالا انسان می‌تواند بگوید چگونه این خانه روشن شد، آن خانه هم روشن شد، آن خانه هم روشن شد؟ نه، فعل، فعل واحد است.

تفاوت قبض روح معنوی با فعل مادی

آقاجان، تمام این مثال‌ها مثال مادّی است. عمل ملک الموت غیر از اینهاست؛ او مثال معنوی است و معنا با مادّه مشابهت ندارند. معنا مزاحمت ندارد. قبض روح همان‌طوری‌که در بعضی از روزهای گذشته ذکر شد، از باطن انسان است، نه از ظاهر. و روح از اینجا به عالم دیگر می‌رود و ملکهٔ موت از باطن قبض روح می‌کند با نیروی معنا، با نیروی ملکوتی، نه با نیروی ظاهری.

نبود تزاحم در دریافت معنا

بنابراین من که الآن برای شما صحبت می‌کنم، شما هم این صحبت‌های مرا می‌شنوید و درک می‌کنید، آیا بین شنیدن شما و رفیقتان تزاحمی است؟ بین درک شما و درک رفیقتان تضادّی است؟ کسی می‌تواند بگوید کلام واحد را کسی القاء می‌کند و افراد زیادی استفاده می‌کنند، چه قسم می‌شود؟ نه، این معناست.

بله، من اگر بخواهم در اینجا بنشینم، شما در همین‌جا نمی‌توانید بنشینید؛ چون مکان است و مکان در آن تضادّ است. انسان نمی‌تواند تمام افراد را در مکان واحد جمع کند؛ اما القاء معانی که در آن این حرف‌ها نیست. هرچه می‌خواهید شما معنا القاء کنید در زمان واحد. اگر فرض کنید که به‌وسیلهٔ همین دستگاه‌ها، همین صحبت به تمام افراد دنیا می‌رسید، همه استفاده می‌کردند و تزاحمی هم در آن نبود.

بنابراین، عمل ملک الموت و عمل ملائکهٔ جزئیّه و عمل پروردگار عمل واحده است که از این دریچه‌های مختلف ظهور و بروز دارد و تنافی و تضادّ در او نیست.

روایات احاطهٔ ملک الموت بر ارواح

در کتاب ***«توحید صدوق»*** که از کتب بسیار نفیس است، روایتی از حضرت صادق علیه‌السّلام روایت شده که آن حضرت فرمودند:

قِيلَ لِمَلَكِ الْمَوْتِ كَيْفَ تَقْبِضُ الْأَرْوَاحَ وَ بَعْضُهَا فِي الْمَغْرِبِ وَ بَعْضُهَا فِي الْمَشْرِقِ؟

«از ملک الموت سؤال شد: "تو چگونه جانها را می‌گیری، درحالتی‌که بعضی ازآن جانها در مغرب است، بعضی در مشرق؟"»

مثلاً آن شخصی را که در مشرق [است] قبض روح کردی، فوراً بخواهی بروی در مغرب عالم قبض روح او را بکنی، چه قسم می‌شود؟ چه قسم حرکت می‌کنی؟ این چه سرعتی داری که در آنِ واحد بین مشرق و مغرب عالم را طیّ می‌کنی؟

فراخواندن ارواح و اجابت آنان

ملک الموت جواب داد:

«أَدْعُوه فَتُجِيبُنِي؛

من ارواح را صدا می‌زنم، صدای من به گوش همه آنها می‌رسد و آنها اجابت مرا می‌کنند، می‌آیند پیش من.»

تمثیل کاسه و درهم برای احاطهٔ ملک الموت

بعد می‌گوید:

«تمام این ارواح در کف دست من مانند یک کاسهٔ غذائی است که در دست شماست. همین‌طوری که شما از هرجای این کاسه می‌توانید بردارید و تناول کنید، من از هرجای عالم بخواهم قبض روح می‌کنم و سیطره در همه عالم دارم، مثل سیطره‌ای که شما بر این کاسه دارید.»

و بعد ملک الموت خودش مثال دیگر می‌زند:

«یا مثل یک درهمی که در دست شماست. یک درهم پول در دست شماست. شما هر قسم می‌خواهید این را در دست خودتان بگردانید، چه قسم می‌گردانید؟ من هم این قسم بر عالم وجود از نقطه نظر مأموریت خودم که قبض روح باشد، سیطره و احاطه دارم.»

روایت امام صادق و تمثیل رئیس پلیس

در کتاب ***«من لا یحضره الفقیه»*** مرحوم صدوق روایتی از حضرت صادق علیه‌السّلام روایت می‌کند. از آن حضرت دربارهٔ همین آیات، دربارهٔ تحدّی ملک الموت و ملائکهٔ دیگر و قبض روح پروردگار سؤال می‌شود:

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ﴾ ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ﴾، ﴿تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا﴾، ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾، ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ﴾.

﴿وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾.

این آیات مختلفی که در قرآن مجید راجع به ابتلاء به اعمال ملک الموت و اعوان او به تعابیر مختلف یاد شده، از حضرت سؤال می‌شود. حضرت صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: **«مثال قبض روح ملک الموت مثال صاحب الشُّرطه است.»**

سلسله‌مراتب مأموران و وحدت نتیجهٔ عمل

صاحب الشّرطه یعنی رئیس پلیس. این اعوانی دارد. یک افسرانی هستند زیر دست او که اینها مأموریت‌های خاصّی دارند و آن افسرها یک دستهٔ دیگر افسر زیر دست آنها هستند و بعد مأمورین جزء در زیر دست آن افسران. آن رئیس پلیس دستور می‌دهد به بازو، بازو به بازو، تا می‌رسد به اعوان. هر کدام از آنها به دنبال مأموریت خود می‌روند و بالنّتیجه مقصد و نتیجهٔ آن رئیس انجام می‌گیرد.

حضرت می‌فرماید:

«قصّهٔ قبض روح عوام هم همین‌طور است. این ملائکه جزئیّه که قبض روح می‌کنند، آنچه را که قبض می‌کنند، به ملک الموت می‌سپارند و به واسطهٔ (...) او [ملک الموت] جان را می‌گیرد و از آنجا به مقام مبدأ أعلی پروردگار تحویل می‌دهد.»

بنابراین، قدرت خدا در ملک الموت و قدرت خود ملک الموت در ملائکهٔ جزئیّه و ملائکهٔ جزئیّه در ملائکهٔ جزئی‌تر، قدرت واحد از اینجا کشیده می‌شود و به‌وسیلهٔ این اسباب می‌رسد به آنجایی که روح باید برود.

قبض روح مستقیم و قبض روح به دست اعوان

بعد حضرت می‌فرماید: **«ملک الموت بوسیله اعوان خود قبض روح می‌کند افراد را، با آن افرادی که خودش تنهائی قبض روح می‌کند،** مَعَ مَا يَقْبِضُ هُوَ.» این نکته را داشته باشید که این معنی‌اش چیست؟

روایت امیرالمؤمنین و قبض روح به دست غیر ملائکه

همین روایت مفصّل را در *«توحید صدوق»* با سند دیگر مرحوم صدوق از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نقل می‌کند. حضرت این روایت را بیان می‌کنند و در ذیلش یک گفتاری دارد، می‌فرماید:

تفاوت ظرفیت مردم در فهم معارف توحیدی

لَيْسَ لِصَاحِبِ الْعِلْمِ يَسْتَطِيعُ أَنْ يُعْلِمَ عِلْمَهُ كُلَّ النَّاسِ.

«صاحب علم در آن چنین قدرت و استطاعتی نیست که علمش را به همه مردم بفهماند.»

چون بعضی از مردم قدرت دارند برای فهمیدن و بعضی ندارند، بعضی تحمّل دارند و بعضی نمی‌توانند تحمّل کنند و این معانی دقیقی است که همه کس قدرت درک او را ندارد.

«إِلاَّ مَنْ شَاءَ اللهُ أَن يُسَهِّلَ فَهْمَهُ لَه مِنْ خَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ؛

مگر آن افرادی را که خدا بخواهد راه فهم را بر آنها آسان کند، از اولیاء خاصّ خودش و این معانی را درک کنند.»

یعنی فهمیدن اینکه کار کار خداست و درعین‌حال عین کار ملک الموت است و درعین‌حال عین کار آن ملائکهٔ جزئیّه است، این فهمش خیلی آسان نیست.

قبض روح به دست فرشتگان و غیر آنان

بعد امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرماید:

وَ إِنَّمَا يَكْفِيْكَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ اللهَ هُوَ الْمُحْيِي وَ هُوَ الْمُمِيتُ، وَ أَنَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفَسَ بِيَدِ مَنْ شَاءَ مِنْ الْمَلَائِكَةِ وَ غَيْرِهِمْ.

«اما برای شما همین قدر کافیست که بدانید خدا زنده می‌کند، خدا می‌میراند و بس و جانها را

می‌گیرد خدا به دست هر کدام از ملائکهٔ قبض روح که بخواهد و غیر ملائکه.»

در اینجا امیرالمؤمنین یک جمله اضافه فرمود: **«و غیر ملائکه»**.

صلواتی ختم کنید. یک صلوات دیگر. و یک صلوات دیگر.

خدا قبض روح می‌کند به دست هر کدام از ملک قبض روح را که بخواهد افراد بشر را و قبض روح می‌کند به دست غیر ملائکه، یعنی چه؟ مگر قبض روح هم به دست غیر ملک صورت می‌گیرد؟ جمله مال امیرالمؤمنین است، باید معنا کرد، نمی‌شود گذشت. ولیّ کارخانهٔ انسان آمده خبر داده که خدای علیّ أعلی به دست غیر ملک هم قبض روح می‌کند.

عالین و مقام فراتر از فرشتگان

این دو احتمال ممکن است دربارهٔ این فقره داده بشود. یک فقره این است که غیر ملائکه موجوداتی هستند از ملائکه بالاتر که آنها را در منطق قرآن عالّین می‌گویند. وقتی که خداوند علیّ أعلی آدم را آفرید، به شیطان امر کرد که: «به آدم سجده کن.» [شیطان به] آدم سجده نکرد، خدا آدم را مورد... شیطان سجده نکرد، خدا شیطان را مورد مؤاخذه قرار داد: ﴿أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾؛ «چرا سجده نکردی؟ تکبّر ورزیدی یا اینکه نه، تو از جمله عالّین بودی؟!» ملک نبودی، از جمله عالّین بودی؟ و عالّین بر آدم سجده نمی‌کند.

از اینجا استفاده می‌شود که موجوداتی هستند که مقام آنها مقام عالّین است. یک مقام بسیار مرتفعی است که از ملائکه بالاتر و آنها مأمور به سجده آدم نشدند. آنها چه کسانی هستند که مأمور به سجده به آدم نشدند؟ اجمالِ مطلب می‌گوییم و می‌گذریم؛ چون اگر بخواهیم این‌گونه خیلی بحث کنیم، از بحث فعلی و معاد می‌مانیم. آن عالّین روح انبیاء و اولیاء و ائمه و بندگان مقرّب و مخلَص است که در سیر تکاملی خود به‌سوی پروردگار مندکّ در تمام اسماء و صفات خدا شده و از آنها گذشته، در مقام فناء ذات پروردگار درآمده و به مقام مُخلَصین رسیده‌اند که شیطان نسبت به آنها اصلاً دسترسی ندارد و نمی‌تواند به آنها دسترسی پیدا کند و به آنها نمی‌تواند سجده کند و دسترسی نسبت به آنها ندارد. آنها عالّین هستند.

ظهور اسم محیی و ممیت در اولیای مخلص

در این روایت مبارکه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌خواهد بفرماید که ملائکه به دست پروردگار و به امر خدا قبض روح می‌کنند و دیگر از کسانی که قبض روح می‌کنند، آن مردمان مخلَص پروردگار هستند که به درجهٔ قرب خدا فائز شده‌اند و آنها می‌توانند قبض روح کنند؛ یعنی در تحتِ اسم قابض و اسم مُمیت درآمدند. اسم ممیت و اسم قابض خدا در آنها تجلّی کرده، مظهر اسم قابض و اسم ممیت شدند؛ پس خودشان می‌توانند به اراده و به اذن خدا بمیرانند. کما اینکه حضرت عیسی بن مریم به اذن خدا می‌توانست زنده کند، مظهر اسم محیی [بودند،] ائمه می‌توانند زنده کنند، مظهر اسم محیی هستند؛ آنها هم می‌توانند بمیرانند؛ چون مظهر اسم ممیت هستند.

حضرت موسی و احاطهٔ اسم ممیت

بنابراین می‌توان گفت حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السّلام که عصا را انداخت و اژدها شد و رفت که ببلعد سحره را، این به‌واسطهٔ همان این (...) صفات روح حضرت موسی در اسم ممیت بود و آن احاطهٔ اماته به‌واسطهٔ ارادهٔ خود حضرت موسی بود و از دست خود حضرت موسی سر زد.

روایت امام رضا و زنده‌شدن نقش شیر

می‌توان گفت حضرت علی بن موسی بن الرضا علیهم‌السّلام که اشاره فرمود به آن شیری که نقش آن بر روی پرده بود که: **«این مرد مسخره را پاره کن!»** و آن شیر زنده شد، آمد او را پاره کرد و خورد، اشاره به آن شیر به اسم محیی است؛ یعنی خود حضرت آن شیر را زنده کرد و آن شیر آمد او را قبض روح کرد به اسم ممیت. و این مسئله خیلی شایان دقّت است.

حکایت قاضی و ظهور اسم ممیت

یکی از بزرگان نجف از او نقل شده که خودش می‌گفت:

«من دربارهٔ مرحوم آیةالحق، آیةالعظمی اولیاءکبری، مرحوم آقا حاج سید علی آقای قاضی رضوان‌الله‌علیه که از آیات حقّه بود و استاد اخلاق و مفسّر قرآن و مربّی افراد به مقام ملکوت و مقام ملک بود و مطالبی که از ایشان نقل می‌شد، دارای شکّ بودم که واقعاً اینها راست است؟ این حرفهائی که اینها می‌زنند، این شاگردهائی را که اینها تربیت می‌دهند، این حرفهائی که می‌زنند، چنین می‌شود، چنان می‌شود، راست است، یا نه، اینها تخیّل است؟ مدّتی در این فکر بودم.

یک روز حرکت کرده بودم برای‌اینکه مشرّف بشوم مسجد کوفه برای نماز و عبادت. مرحوم قاضی رضوان‌الله‌علیه هم مسجد کوفه خیلی می‌رفتند.»

می‌گوید:

«در بیرون مسجد کوفه ما برخورد کردیم به مرحوم قاضی رحمة‌الله علیه. سلام و احوال‌پرسی و یک قدری با هم صحبت کردیم. آمدیم پشت مسجد کوفه، در پایین آن دیوارهای بلند. بیابان پشت مسجد بیابان هم بود. نشستیم روی زمین، حرف‌ها و مشغول صحبت کردن. خیلی مفصّل صحبت کردیم. مرحوم قاضی برای ما مفصّل صحبت کرد و من یک قدری از آن نیّات خودم ابراز کردم که واقعاً ما در شکّ و شبه هستیم و نمی‌دانیم چه خبر است و اگر عمر ما به ظهور (...) حق باشد، اگر حقیقتی باشد، به ما نرسد، وای بر ما! و از طرفی نمی‌دانیم راست است یا نه که دنبال کنیم.

در همین حیث و بیث بودیم که یک مار بسیار بزرگی از سوراخ آمد بیرون و از جلوی ما حرکت کرد. آن بیابانهای آنجا مار زیاد دارد.

همین که آمد از جلوی ما حرکت کند، من خیلی ترسیدم بخودم و نزدیک بود یک لحظه به من برسد. مرحوم قاضی اشاره کرد به مار، گفت: ”مُتْ بِإِذْنِ الله؛ بمیر به اذن خدا!“ مار خشک شد. مرحوم قاضی اعتنائی نکرد و شروع کرد به صحبت خود را ادامه دادن. مفصّل صحبت کردیم و برخاستیم رفتیم برای مسجد کوفه. مرحوم قاضی رحمة‌الله علیه یک حجره‌ای داشتند در مسجد کوفه، رفت در همان حجرهٔ خودش برای عبادت. و من هم مقداری از اعمال در نظر داشتم انجام بدهم و برگردم.

مشغول اعمال بودم. دو مرتبه این خاطره برای من پیدا شد که حالا این کاری که این مرد کرد، چشم‌بندی نباشد، همان‌که ساحران می‌کنند؟ من بروم ببینم واقعاً آن مار مُرده است یا زنده بوده و بعد فرار کرده و رفته است؟! نفهمیدم آن نمازی که داشتم می‌خواندم، چه قسم تمامش کردم. زود حرکت کردم و تنها آمدم رفتم پشت دیوار مسجد کوفه، در همان محل معیّن. دیدم مار همین‌طور خشک افتاده؛ رفتم پا زدم، دیدم مرده، خشک شده.

خیلی منفعل شدم. برگشتم به مسجد، دیگر نتوانستم عبادت کنم؛ یعنی این فکر مرا گرفت که واقعاً این مسائل حقّ باشد، پس چرا ما اینقدر دنبال اوهام هستیم و به این حقایق هیچ توجّهی نداریم؟ مرحوم قاضی رحمة‌الله علیه مدّتی در حجره بود. بعد که آمد بیرون حرکت کند برای نجف، در مسجد کوفه باز به هم برخورد کردیم. یک لبخندی به من زد، گفت: ”امتحان هم کردی آقاجان، امتحان هم کردی؟“ همین.»

نسبت ولایت با کار فرشتگان مقرب

این مظهر اسم محیی، مظهر اسم ممیت است؛ بنابراین او را قبض روح می‌کنند بدون اینکه واسطهٔ عزرائیل و ملائکهٔ دیگر هست. این نکته خیلی جای دقّت و تأمّل است که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام که در جنگ‌ها جنگ می‌کرد، کارها می‌کرد؛ این کارها را چه کسی می‌کرد؟ دست ولایت چه قسم کار انجام می‌داد؟ او آیا از ملائکهٔ پروردگار کمک و استعانت می‌گرفت، یا روح مقدّس آن حضرت بر فراز عزرائیل و سایر ملک مقرّب پروردگار است؟

اینجا جاهای بحثی است که إن‌شاءالله در مواضع خود باید صحبت بشود. یک پرده فی‌الجمله از این برداشته شد، برای ما کافی است.

احتمال انتساب قبض روح بی‌واسطه به خدا

مسئلهٔ دیگر این بود که حضرت صادق علیه‌السّلام در آن روایت فرمودند: **«عزرائیل قبض روح می‌کند به دست اعوان خود؛ علاوه افرادی را خودش قبض روح می‌کند.»** خود عزرائیل بدون ملائکهٔ جزئیّه قبض روح می‌کند و در آن روایت که حضرت امیرالمؤمنین فرمودند: **«ملائکهٔ خدا قبض روح می‌کنند و غیر ملائکه»**، ممکن است که غیر ملائکه خود خدا باشد که البتّه این معنا مراجعت به همان معناست؛ چون پروردگار که قبض روح کند، به‌واسطهٔ یک دریچه‌ای از اسم است که همان روح عالّین است؛ ولی خوب به تعبیر دیگر که خود خدا قبض روح کند.

روایت امام سجاد و شوق قبض روح به دست خدا

و شاهد بر این معنا روایتی است از حضرت سجّاد علیه‌السّلام، می‌فرماید:

يَسْخَى نَفْسِي فِي سُرْعَةِ الْمَوْتِ وَ الْقَتْلُ، قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا﴾؛

«من خیلی عشق به موت و کشته شدن پیدا می‌کنم و نفس من سخاوت می‌کند در اینکه خودش را زود از دست بدهد وقتی این آیهٔ قرآن را می‌خوانم که خدا می‌فرماید: "ما می‌آئیم روی زمین که گردش می‌کنیم و به دست قدرت خود خودمان جان علماء را می‌گیریم و قبض می‌کنیم."»

در این‌صورت اطراف جمع طرف است و طَرف به معنی عالم، یا طِرف هر دو بند آمده. ﴿نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا﴾؛ یعنی «زمین را ناقص می‌کنیم بواسطه بردن علماء.» آن وقت حضرت سجّاد علیه‌السّلام می‌خواهد استفاده کند:

> «من که عالم امّتم، خدای علیّ أعلی می‌گوید: "من خودم قبض روح عالم را می‌کنم." این قدر من مشتاقم که خدا خودش قبض روح مرا بکند که وقتی می‌رسم به این آیه نفس من می‌خواهد خودبه‌خود از دست برود و خود را تحویل خدا بدهد؛ یعنی بیا قبض روح کن، به‌به! آن قبض روحی که تو بکنی، واقعاً لذت دارد و مسرّت دارد.»

پس خود خدا هم قبض روح می‌کند به دست عالّین، ملک الموت هم قبض روح می‌کند، ملائکهٔ جزئیّه هم قبض روح می‌کنند.

مراتب ایمان و تفاوت مأموران قبض روح

و در اینجا می‌توان یک مطلب را استفاده کرد و آن اینکه افراد مؤمن دارای درجات مختلف هستند. آن کسانی که ایمانشان ضعیف است، آن ملکی که می‌آید آنها را قبض روح کند، ملک ضعیفی است که می‌تواند روح آن مؤمن غلبه کند و او را قبض کند، بگیرد و ببرد. افرادی که ایمانشان بالاتر است، آن ملائکهٔ جزئیّه نمی‌توانند قبض روح کنند؛ ملک قوی‌تر لازم است تا به سرحدّی می‌رسد که ملائکهٔ جزئیّه هیچ قبض روح نمی‌توانند بکنند و خود عزرائیل باید بیاید قبض روح کند و عزرائیل بندگان مقرّب پروردگار را بدون توسّل به آن ملائکهٔ جزئیّه قبض روح می‌کند و از آن گذشته آن افرادی که به درجهٔ عالی از اخلاص رسیده‌اند و مخلَصین شدند، آنها به دست خود پروردگار قبض روح می‌شوند.

صورت‌های مختلف عزرائیل هنگام قبض روح

این مسئله را دانستیم. حالا چرا قبض روحی که برای افراد صورت می‌گیرد، مختلف است؟ آیا عزرائیل ملک واحد است یا نه، ملک واحد نیست؟ آیا همین ملک واحد به صورت‌های مختلف مجسّم می‌شود، برای قبض روح بر مؤمن به یک صورت، بر کافر به یک صورت، بر نصرانی به یک صورت، بر عالم به یک صورت، بر پیغمبر به یک صورت، بر مردمان پاک و طیّب پروردگار به صورت‌های مختلف جلوه می‌کند؟ این جلوه از کجا آمده؟

روایت ابراهیم و صورت عزرائیل برای ستمکاران

روایت در *جامع الاخبار* صدوق است. یک روز حضرت ابراهیم علیه‌السّلام به برادرش عزرائیل گفت: **«یا عزرائیل، می‌خواهم به من جلوه کنی به یک صورتی که جلوه می‌کنی با مردمان بد عمل و مردمان ستمکار را می‌خواهی قبض روح کنی. من می‌خواهم صورت تو را در آن حال ببینم.»**

عزرائیل گفت: «ای ابراهیم، تو طاقت نداری!»

حضرت ابراهیم فرمود: **«چه کار داری؟ تو کار خود را بکن!»**

عزرائیل عرض کرد: «یا نبیّ الله، رویت را برگردان و به من توجّه کن.»

حضرت ابراهیم رویش را برگرداند و عزرائیل را نگاه کرد. نگاه کرد: یک مردی سیاه‌رنگ، موهای راست، چشم‌های عجیب، لباس سیاه، بدن متعفّن که به آن درجه از تعفّن که ابراهیم در تمام مدت عمرش استشمام نکرده بود. از دو سوراخ بینی و دهان او آتش می‌آمد و به آسمان می‌رفت. یک نظر کرد ابراهیم به این منظره، غش کرد، افتاد. وقتی که به هوش آمد، گفت: **«برادر عزرائیل، کسی که این منظره را ببیند، دیگر کافی است از جهنّم؛ دیگرمحتاج به جهنّم رفتن نیست!»**

روایت ابراهیم و صورت عزرائیل برای اولیای خدا

گویند که یک روز حضرت ابراهیم خلیل به عزرائیل گفت: **«می‌خواهم تو را به بهترین صورتی ببینم که بر اولیاء خدا جلوه می‌کنی و آنها را با آن صورت قبض روح می‌کنی.»**

عزرائیل عرض کرد: «عیب ندارد. باز صورتت را برگردان و به من نگاه کن.»

حضرت ابراهیم صورتش را بگرداند و نگاه کرد. دید چه خبر هست! چه خبر هست! مظهر جمال خدا، مظهر جمال خداست! زن‌های مصری نتوانستند صورت یوسف را ببینند؛ دست‌های خود را به جای ترنج بریدند، حیض از آنها رفت. جوانی زیبا در درجهٔ اعلای از حسن، در درجهٔ اعلای از جذّابیّت و طراوت و پاکیزگی و نظافت! موهایش چه قسم! لبش چه قسم! دندان‌هایش چه قسم! عطرش چه قسم! تبسمش چه قسم! جذبه‌اش چه قسم می‌کشد! جذبه دارد! گفت: **«ای برادر، کسی که تو را ببیند، دیگر چه نیازی به بهشت دارد؟!»** حضرت ابراهیم می‌گوید.

حالا عزرائیل طلوع می‌کند برای قبض روح بندگان مؤمن و بندگان کافر، هر کدام از آنها به‌حسب خودشان. عزرائیل یک طوری است که به هر صورت می‌تواند درآید، به هر قالب می‌تواند دیده بشود.

عزرائیل آینهٔ باطن انسان

خوب، می‌خواهید عرض کنم این مسئله چیست؟ عزرائیل آینه است. یک آینه بیاورید شما در مقابل صورت خود بگیرید، صورت شما را نشان می‌دهد. در مقابل صورت رفیق، صورت شما را نشان نمی‌دهد؛ صورت او را نشان می‌دهد. درست است یا نه؟ در مقابل صورت فرزندتان بگیرید، صورت شما را نشان نمی‌دهد؛ صورت فرزندتان را نشان می‌دهد.

عزرائیل آینه است. ملائکهٔ اعوان عزرائیل آینه هستند؛ یعنی وجودشان این‌طور است. می‌آیند در مقابل بندهٔ مؤمن. بندهٔ مؤمن چه حالی دارد؟ چه عملی دارد؟ چه اخلاصی دارد؟ چه ورعی دارد؟ چه تقوایی دارد؟ چه محبّتی دارد؟ در آن حالی که دارد می‌میرد، چه کیفی دارد؟ چه انقطاعی دارد؟ این طلوع می‌کند در آن‌صورت عزرائیل؛ این بنده عزرائیل را به آن صورت می‌بیند.

حسن عاقبت و پیوند انسان با خدا

می‌گویند: «از خدا حسن عاقبت بخواهید.» خیلی جملهٔ خوبی است. انسان یک کاری کند حالش خوب باشد، ربطش خوب باشد با خدا. این ربط از همه چیز بهتر است، از هر عبادتی بهتر است و هر عبادتی که موجب ربط باشد، آن در پیش خدا قیمت دارد و هر عبادتی که انسان را از خدا ببرد، کار ظلمی بیش نیست که چه قیمتی دارد؟!

جلوهٔ اعمال ناپسند در صورت ملک الموت

ملائکهٔ قبض روح می‌آیند قبض روح کنند بندهٔ بدعمل را. افراد بدعمل در درجهٔ واحد نیستند؛

هر فرد بدعمل یک شکل برزخی دارد. یکی ظلمش زیاد است، یکی شرابخواری‌اش زیاد است، یکی تعدّی می‌کند، یکی مال مردم می‌برد، یکی به شهوات و زنا علاقه دارد. افراد بشر هر کدام یک صورت ملکوتی خاصّ دارند.

بنابراین ملائکهٔ قبض روح که می‌آیند قبض روح کنند، به هر فردی به یک صورت خاصّ می‌آیند؛ برای تمام افراد بشر به‌صورت واحد نمی‌آیند. حالا این معانی باطن انسان جلوه می‌کند در آن آینه، منتهی آینهٔ مجرّد است؛ عین آینهٔ مادّی نیست، آینهٔ ملکوتی است. این ذرّه رفته زیر ذرّه‌بین، هزار برابر، صد هزار برابر! این ظلم تجلّی می‌کند در صورت آن آینه، صد هزار برابر جلوه دارد! این تعدّی، این استکبار، این معصیّت، این از بین بردن حقّ همسایه و رفیق و شریک، این روزه‌خوری در ماه رمضان، این مسخرهٔ خدا و پیغمبر کردن، اینها مال باطن انسان است. جلوه می‌کند در آن‌صورت ملک الموت، انسان او را به این صورت می‌بیند. وای از آن صورت که حقیقت اعمال خود انسان را دارد جلوه می‌دهد و به هر کس به یک صورت خاصّ!

تفاوت اعمال مؤمنان و صورت ملکوتی آنان

از طرفی برای قبض روح بندگان مؤمن، دو مؤمن در یک درجه نیستند. هر فردی یک نفس خاصّی دارد، یک اخلاق خاصّی دارد، یک عبادت اختصاص به خود دارد. یکی ایثارش بیشتر است، یکی نمازش بیشتر است، یکی انفاقش بیشتر است، یکی دل‌رحم‌تر است، یکی عالم‌تر است، یکی صلهٔ رحم بیشتر کرده. به اختلاف این اعمالی که از انسان سر زده، ملکوت انسان هم یک صورت خاصّی به خود گرفته. وقتی آن ملک طیّب می‌آید در مقابل انسان طیّب که [او را] قبض روح کند، آن مراتب انسان ظهور می‌کند در آن آینه؛ یک می‌شود یک میلیون، ظهور می‌کند. ها، حالا هم هست!

آشکارشدن باطن صفات پس از مرگ

حالا هم همین نفاق‌ها، بخل‌ها و حسدهایی که در ما هست، همان جهنّم‌های فروزان است؛ منتها در زیر سرپوش است. از آن به بعد سرپوش را برمی‌دارند، معلوم می‌شود که چه خبر است!

جذبهٔ ملکوتی و آسانی مرگ مؤمن

این ملک مقرّب می‌آید در مقابل قلب انسان، در مقابل وجههٔ انسان، قبض روح می‌کند انسان را. این باطن انسان جلوه می‌کند در او؛ آنقدر جذّابیّت دارد که احتیاج به قبض روح نیست. هر کس ملک الموت را از مؤمنین ببیند و او یک لبخند به او بزند، این روح پرواز می‌کند و می‌رود.

دیدید بعضی اوقات شما در ماشین نشستید، این اتوبوس، این ماشین دارد می‌رود، می‌رود، می‌رود، یک وقتی دیدید در باز شد و رفت در یک باغی؟ اصلاً حس نکردید این چه وقت آمدید در این باغ! یک وقتی چشم باز می‌کنید، می‌بینید باغ است. این بندهٔ مؤمن نیز درحال سکرات موت است، نمی‌فهمد چه قسم رفت؛ یک مرتبه می‌بیند آنجاست. یک جذبه، ها، یک جذبهٔ ملکوتی!

ابیات حافظ و پذیرش مرگ در جلوهٔ محبوب

به تیغم گر کشد دستش نگیرم *** وگر تیرم زند منّت پذیرم
کمان ابروی ما را گو مزن تیر که پیش دست و بازویش بمیرم

این قسم جلوه می‌کند عزرائیل بر بندگان مؤمن؛ این‌طور است.

روایت امام حسن عسکری دربارهٔ بی‌هراسی از مرگ

حضرت امام حسن عسگری علیه‌السّلام به آن مرد مؤمن نگفت:

«چرا از مرگ می‌ترسی؟ مرگ ترس ندارد. لباست را می‌روی عوض می‌کنی، می‌روی در آن ملإ أعلی بدون همّ و غم و غصّه و تدخل فی خلد سرور**.»؟**

لزوم مراقبت از اعمال برای حسن قبض روح

پس یک دسته این طرف هستند، یک دسته آن طرف. هر شخص باید حساب کار خود را بکند که ملک در این هنگام مردن بر انسان خوب جلوه کند. حالا تازه این قبض روح است؛ دنبال قبض روح‌ها

چه عوالمی است که إن‌شاءالله خواهیم رسید و بیان خواهیم کرد به توفیق خدا و تثبیت خدا.

آرزوی قبض روح به دست امیرالمؤمنین

خوشا به حال آن کسی که درجه‌اش به جایی برسد که دیگر ملائکه قبض روح او را نکنند! حالا اگر بنا بشود امیرالمؤمنین بیاید قبض روح ما را بکند، حال شما راضی نیستید؟ امیرالمؤمنین، ها! اما امیرالمؤمنین قبض روح نمی‌کند مگر...